

مناسب برای گروه سنی ۷ تا ۱۲ سال
تعداد بازیگران ۴ نفر

نمایشنامه:

صبر نشانه بزرگی است

چی لازم داریم؟

توپ پلاستیکی

چند قطعه آجر

پاسک کوچک

دروازه‌ی گل کوچک



شخصیت‌ها: فرید، مهران، طاها و دانیال

صحنه‌ی اول: بچه‌ها مشغول بازی فوتبال هستند و نتیجه‌ی صفر صفر هیجان بازی را بیشتر کرده است.

طاها: دارین چی می‌گین بچه‌ها؟
دانیال: مهران یه کتابی خونده. می‌خوام خلاصه شو بگه.

مهران: امام حسن مجتبی [ع] علاوه بر مهمان نوازی و سخاوت، به خوش خلقی هم مشهورن. یه روز یه مرد از اهالی شام امام حسن [ع] رو که می‌بینه، شروع می‌کند به بدگویی و ناسزا گفتن. امام حسن [ع] به جای اینکه از کوره دربره و با اون مرد شامی برخوردی داشته باشه، از اسب پیاده می‌شه و با مهربانی سلام می‌ده و می‌گه: به نظر می‌رسه توی شهر ما غریب و تنهایی. خب، حالا بگو ببینم کاری یا کمکی هست که بتونم برات انجام بدم؟ اگر گشنه یا تشنه‌ای، کمکت کنم. اگه جا و خونه نداری، بهت جا و مکان بدم. اگر هم می‌خوای باهام حرف بزنی، به حرفات گوش کنم. مرد شامی از این صبر و بردباری امام حسن [ع] شرمند شد و معذرت خواست. بعدش هم به امام [ع] گفت: با این رفتار نشان دادی که امامی و انسان بزرگ و محترمی هستی. همه‌ی بچه‌ها به نشانه پیروزی، یکی یکی کف دستشان را بالا می‌برند و به کف دست مهران می‌زنند.

طاها رو به دانیال: هی پسر! یه حرکتی بزن!

دانیال: به من می‌گن دانیال مسی!
فرید: مهران، مهران! دارن به ما یورش می‌آرن!

مهران خودش را به گوشه‌ی دروازه پرت می‌کند. صدای خوش حال طاها که می‌گوید: «گل، گل شد! بازی تمومه! ما بردیم!» فرید را که جزو تیم مهران است عصبانی می‌کند.

فرید: ماست و ایستادی مهران آخه که چی؟! گل خوردیم! اوهووو! یک کمی با عرضه باشی هم بد نیس!
مهران در حالی که آرنجش را گرفته است از زمین بلند می‌شود. به فرید لبخند می‌زند: بازی برد و باخت داره دیگه! بچه‌ها دور هم جمع می‌شوند.

دانیال رو به مهران: هی مهران، فرید بهت حرف بد زد. چرا تو جوا بشو ندادی؟ ناسلامتی تو توی کاراته کمر بند قهوه‌ای داری و برای خودت شیپانی*.

مهران: من یه داستانی خوندم که یاد گرفتم صبر خیلی سازنده‌تره تا خشم و عصبانیت. فرید و طاها کنار آن‌ها می‌آیند.